موضوع: علم حضوری و علم حصولی

اصول و مبادی تصدیقات

بحث درباره اصول و مبادی تصدیقات بود. معرفت های تصدیقی دارای یک سلسله اصول هستند که بر اساس آنها شکل می گیرند و برای انسان حاصل می شوند. گفته شد در این باره میان عقل گرایان و تجربه گرایان دو دیدگاه متفاوت مطرح شده است. تجربه گرایان به هیچ اصل عقلی فطری و بدیهی عقلی قائل نیستند و همه معارف را برآمده از مشاهدات حسی می دانند، اما عقل گرایان به اصول فطری و عقلی قائل هستند که پیشینی اند و تجربیات و یافته های تجربی به همین ها باز می گردند. اینها اصولی است که عقل در تصدیق آنها استقلال دارد و بدون تفکر و استدلال آنها را تصدیق می کند.

در منطق ارسطویی برای این تصدیقات بدیهی شش گونه نام برده شده است: اولیات، مشاهدات (به حس ظاهر را حسیات و مشاهده به حس باطن را وجدانیات گویند)، فطریات، تجربیات، متواترات و حدسیات.

درباره این اقسام شش گانه، دیدگاه های دیگری از سوی متکلمین عقل گرا مطرح شده است که آیا بدیهیات منحصر در همین شش قسم هستند یا نه؟ و آیا همه این شش قسم بدیهی هستند یا نه؟

دیدگاه شهید مطهری

شهید مطهری بدیهیات را به دو دسته اولی و ثانوی تقسیم کرده می فرماید: «بديهى اولى» آن است كه نه تنها احتياج به استدلال و جستجو كردن «حد اوسط» و تشكيل صغرى و كبرى ندارد احتياج به هيچ واسطه‏اى حتى مشاهده و تجربه ندارد بلكه تنها عرضه شدن تصور موضوع و تصور محمول بر ذهن، كافى است كه ذهن حكم جزمى خود را صادر كند و به اصطلاح تنها تصور محمول و موضوع كافى است براى جزم ذهن به ثبوت محمول از براى موضوع، بقاى وى در بقاى نتيجه ضرور مى‏باشد كه اگر چنانچه نتيجه دهنده از ميان برود از ميان رفتن نتيجه ضرورى است.

مانند (حكم به «امتناع تناقض» و حكم به اينكه «كل از جزء بزرگتر است» و حكم به اينكه «اشغال دو جسم مكان واحد را ممتنع است» و حكم به اينكه «اشغال جسم واحد در آن واحد دو مكان را ممتنع است» و حكم به اينكه «مقادير مساوى با مقدار واحد با يكديگر مساويند» و حكم به اينكه «حادثه بدون علت و به عبارت ديگر صدفه و اتفاق محال است»)؛ ولى «بديهى ثانوى» آن است كه تنها عرضه شدن تصور موضوع و محمول براى حكم كردن ذهن كافى نيست و هر چند احتياجى به جستجوى حد اوسط و تشكيل قياس نيست ولى مداخله احساس يا تجربه براى ادراك رابطه موضوع و محمول لازم است، مانند جميع مسائل تجربى.

اما همان طورى كه محققين منطق تعقلى تصريح كرده‏اند در حقيقت «بديهيات ثانويه» بديهى نيستند و نظرى هستند زيرا به عقيده تعقليون تمام قضاياى تجربى- به بيانى كه بعداً گفته خواهد شد- يك نوع اتكائى به بديهيات اوليه دارند، پس بديهى حقيقى منحصر است به بديهى اولى و ما بعد از اين هر وقت بديهى يا اصول و مبادى عقلى بگوييم منظور همان «بديهيات اوليه» است».[[1]](#footnote-1)

بررسی و ارزیابی

اینکه ما بدیهیات ثانوی را به این خاطر که به بدیهیات اولیه اتکا دارند بدیهی ندانیم صحیح نیست، زیرا همان طور که خود شهید مطهری نیز اذعان کرده اند بدیهی به قضیه ای گفته می شود که ذهن در تصدیق آنها به استدلال نیازی ندارد. در این باره دیگر فرقی نمی کند مشاهده و تجربه در تصدیق آنها دخالت داشته باشد یا نه. مثلا اگر تنها تصور آتش و گرمی را کنیم، قبل از درک حسی، تصدیقی برای ما حاصل نمی شود، اما همین که دست خود را به آتش می گذاریم، گرمی آتش را تصدیق می کنیم. این تصدیق نیازی به تفکر ندارد هر چند مشاهده حسی در آن لازم است. بنابراین ملاک بدیهی بودن آن است که نیازی به استدلال نداشته باشد نه اینکه به چیزی دیگری نیازی نداشته باشد.

تعبیری که در انتهای کلام ایشان آمده، بیان یک ملاک دیگر برای بدیهی است و آن اینکه بدیهی چیزی است که اتکائی بر بدیهیات اولیه نداشته باشد. این ملاک نیز صحیح نیست زیرا در این صورت در میان اقسام شش گانه تنها، بدیهیات اولیه، بدیهی خواهند بود و پنج قسم دیگر بدیهی نیستند، در حالی که در همان مثال هایی که ایشان آوردند، غیر از اصل تناقض، بقیه متکی به اصل تناقض دارند.

دیدگاه صاحب کتاب آموزش فلسفه

در کتاب آموزش فلسفه نیز نظیر این مطلب به کمی تفاوت آمده است.[[2]](#footnote-2) ایشان ابتدا بدیهی را تعریف کرده و گفته اند: بدیهی قضیه ای است که تصدیق آن نیازی به فکر و استدلال ندارد. بعد بدیهیات را به اولیه و ثانویه تقسیم کرده و فرموده اند: حقیقت این است که همه این قضایای شش گانه که در منطق بیان شده بدیهی نیستند و تنها دو قسم را می توان بدیهی به معنای واقعی دانست: یکی اولیات و دیگری وجدانیات که انعکاس ذهنی علوم حضوری می باشند (مانند: من دارای احساس درد هستم یا دارای حالت گرسنگی هستم). حدسیات و فطریات از قضایای قریب به بدیهیات هستند، و سایر قضایا را باید از قضایای نظری و نیازمند استدلال دانست.

بررسی و ارزیابی

این دیدگاه هم صحیح نیست، زیرا همان طور که گفته شد ملاک بداهت این است که نیازی به فکر و استدلال نداشته باشد، اعم از اینکه واسطه حسی یا عقلی در آن دخالت داشته باشد یا نداشته باشد. طبق این ملاک همه اقسام شش گانه جزء بدیهی هستند با این تفاوت که دارای درجات هستند. برخی در درجه بالای بداهت و برخی پایین تر قرار دارند. حاصل سخن اینکه اگر ملاک ما در معرفت بدیهی این است که آن معرفت نیازمند استدلال نباشد، در این صورت تجربیات و متواترات و مانند آن نیز جزء بدیهیات به شمار می رود.

انشاءالله ادامه بحث در جلسه آینده پیگیری خواهد شد.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. مجموعه آثار، شهید مطهری، ج6، ص 332- 333 [↑](#footnote-ref-1)
2. آموزش فلسفه، ج1، ص 237 [↑](#footnote-ref-2)